



از عطر خاطرات طلبه شهید  
سیدمحمدعلی حسینی

## اولین داوطلب آن محاصره سخت



محسن متولی اشکذری

می گوید: یک بار که به اصفهان رفته بودیم، آقا سیدمحمدعلی بر مزار شهدای امام زاده سیدمحمد، در تابوت یکی از شهدا خوابید و گفت: ان شاء... یک روز من هم در این تابوت ها خواهم خوابید... سال بعد به دلیل این که از شانددیز به مشهد نقل مکان کرده بودیم و سپاه به دنبال نشانی ما بود، پیکر شهید ۱۴ روز در تابوت مانده بود...

عملیات قسمت های مهمی آزاد می شود و یک عده از افرادی که در عملیات حضور داشتند محاصره می شوند و تیپ تقاضای داوطلب برای شکستن محاصره و نجات رزمندگان را می کند و ۱۴ نفر اعلام آمادگی می کنند. همزمان پدرم می گفت: پدر شما اولین نفری بود که داوطلب شد و محاصره به دست این ۱۴ نفر شکسته می شود. در راه برگشت، یک جنگنده عراقی اقدام به بمباران و تیراندازی می کند که ۲ تیر به پای راست پدر اصابت می کند و بازوی راست ایشان می سوزد و بر اثر اصابت ترکش به سر پدرم، ایشان به فیض عظیم شهادت نائل می شود. از همسر شهید می خواهم بیشتر از محمدعلی برآیم بگویم، او آهی می کشد و می گوید: اگر بخوام از ایشان تعریف کنم شاید بگویم چون به شهادت رسیده دارد غلو می کند اما حقیقتا او انسان ویژه ای بود و اخلاق خوشش را هیچ گاه فراموش نمی کنم. آن زمان ها که امکانات نبود و من مجبور بودم برای شستن لباس ها با دست به داخل حیاط بروم و مرد ها هم به خانم ها کمک نمی کردند، سیدمحمدعلی انگار بر خودش واجب می دانست که حتی در همین کارها کمک کند. پسر عمویش به شوخی به محمدعلی می گفت: آبروی ما را بردی ولی او در جواب می گفت: انسان مومن باید به خانواده اش کمک کند و به اقوام نصیحت می کرد به زن به عنوان یک زیردست نگاه نکنید. حاجیه خانم حسینی به خوابی اشاره می کند که در پی فراموش کردن نذرش اتفاق افتاده است، می گوید: ۲

امروز من میهمان خانه پرمحبت طلبه شهید سیدمحمدعلی حسینی هستم. وقتی همسر شهید، خاطره آن سفر اصفهان و ماجرای خوابیدن محمدعلی در تابوت را برایم تعریف می کند، دیدگانش به اشک می نشیند، آن قدر که برای دقایقی تمام فضای اتاق را سکوت فرا می گیرد، پسر ها و عروس خانواده سعی می کنند مادر را آرام کنند. حاجیه خانم بی بی نیکبخت حسینی همسر شهید این طور ادامه می دهد: از زمانی که پایش به جبهه باز شد، صحبت شهادت همیشه درحرف هایش بود. ۴ خواهرش در دوران طفولیت از دنیا رفته بودند و پدر و مادرش با نذر و نیاز او را بزرگ کرده بودند. در واقع محمدعلی تک فرزندشان بود. در ابتدا با جبهه رفتن محمدعلی مخالف بودند تا شبی که ماجرای یک خواب شرایط را تغییر داد که حالا داستان آن خواب و رویا بماند که چه بود صبح که خواب را برای سیدمحمدعلی تعریف کردم، رفت و یک دست لباس بسیجی آورد و به پدرش گفت: آرزوی شهادت را به دل من نگذار و هفته بعد با امضای پدر و جلب رضایت مادر عازم جبهه شد.

نحوه شهادت آقا سیدمحمدعلی را جویا می شوم که مادر از سیدمهدی فرزند بزرگ شهید می خواهد تا او برآیم توضیح دهد، سیدمهدی می گوید: شهادت ایشان در عملیات کربلای یک، منطقه مهران، ارتفاعات قلاویزان که مشرف به شهر مهران است اتفاق افتاد، چون آزادسازی مهران خیلی مهم بوده است در حین

سال بعد از شهادت سیدمحمد علی، من نذر کرده بودم ۴ هفته، چهارشنبه ها به حرم امام رضا(ع) مشرف شوم و بعد از آن که مادرشهرم که عمه ام نیز بود بیمار شدند و بر اثر آن از دنیا رفتند، نذر را فراموش کردم تا این که شهید به خواب خواهرم آمده بود و گفته بود، می دانم خیلی وقت است منتظر خبری از من هستید، یادتان هست می رفتیم حرم امام رضا(ع) و از آب متبرک سقاخانه اسماعیل طلا، می نوشیدیم، به حضرت قسم من فراموش نکردم و همیشه به فکر شما هستم، به همسرم بگویم چرا نذر خود را ادا نمی کند و در پی آن من ۴۰ هفته به حرم مشرف شدم و نذر را ادا کردم. از همسر شهید می پرسم از کدام شهر افغانستان هستید و چه زمانی به ایران آمدید، می گوید: اهل استان بامیان هستیم و ما همان جا ازدواج کردیم، در فامیل ما رسم است که عروس و داماد را از اقوام می گیرند و حتما باید سید باشند و شهید که پسر دایی من بود به خواستگاری ام آمد و با هم ازدواج کردیم و یک سال بعد از ازدواج در سال ۱۳۵۹ به ایران آمد و من نیز به همراه پدر و مادر شهید یک سال بعد به ایران آمدیم.

از تعداد فرزندان شهید می پرسم و همسر شهید می گوید: ۲ فرزند پسر یادگار شهید هستند که سیدمهدی در سال ۱۳۶۳ به دنیا آمد و سیدهادی متولد ۱۳۶۵ است که در هنگام شهادت پدرش ۳ ماهه بود و الحمدلله هر دو در زندگی موفق هستند، سیدمهدی که در یک شرکت دارویی مشغول به کار است و سیدهادی هم که در زمینه مسائل رایانه جزو نخبگان است و از کشورهای مختلف و ایران لوح تقدیر دریافت کرده است. هر دو ازدواج کرده اند و ۳ نوه هم دارم که بسیار دوستشان دارم. اجازه بدهید پایان این گزارش شعری باشد که طلبه شهید سیدمحمدعلی حسینی در تاریخ ۶۵،۴،۸ در وصیت نامه اش نوشته است:

شهیدعشق در میدان پیکار/ چو پروانه بسوزد در ره یار  
نویسد بر حریر لاله با خون/ خداوند احمینی را نگه دار